

اقدامات اجتماعی و سیاسی دستگاه اداری پهلوی اول در انحصار ساختار سیاسی

اسماعیل عالی‌زاد* ، بهزاد همتی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۱۸

چکیده

انحصار ساختار سیاسی، یکی از بنیان‌های نظام سیاسی اقتدارگرا محسوب می‌شود. به زعم بسیاری از پژوهشگران و دانش‌پژوهان، ایران دوران معاصر، به ویژه در دوره سلطنت پهلوی اول، نشان از تفوق یک نظام اقتدارگرا با ویژگی اختصاصی و برجسته آن، یعنی انحصار ساختار سیاسی دارد؛ پدیده‌ای که در کنار سایر ویژگی‌های نظام اقتدارگرا، سرنوشت و فرهنگ سیاسی جامعه ایران را متأثر ساخته است. توجه و تأکید بر این مقوله، بنیان اصلی این پژوهش را تشکیل داده و پرسش از چند و چون پیدایش و محوریت یافتن این گونه از انحصار معطوف به اقتدارگرایی سیاسی مسئله اصلی پژوهش را سامان داده است. مسئله‌ای که در چارچوب تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی-تاریخی قابلیت طرح و پیگیری دارد. هدف این پژوهش، توصیف یک

aalizad@atu.ac.ir

* استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی. behzadhemati69@gmail.com

واقعیت اجتماعی درون‌زاد است؛ یعنی بررسی چیستی و چگونگی انحصار ساختار سیاسی در زمینه اجتماعی و تاریخی یک دوره خاص که در نوع خود فردیت دارد و عصر جدیدی از سرکوب و اختناق را رقم زده است. از جمله مهم‌ترین دستاوردهای این پژوهش، شناخت یکی از بنیادی‌ترین ساز و کارهای تکوین اقتدارگرایی سیاسی به عنوان یک الگوی مدرن در ایران معاصر است. این که چگونه یک نظام اقتدارگرا، قوای سه‌گانه حکومت را به انقیاد درآورده و عرصه حکومتی را مصادره می‌کند و عرصه عمومی را منحل و تشکل‌های مدنی همچون احزاب و مطبوعات را سرکوب کرده و چنین نهادهایی را در کنترل و نظارت تامه خویش می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: پهلوی اول، انحصار ساختار سیاسی، انقیاد قوای

سه‌گانه، احزاب سیاسی درباری، سرکوب مطبوعات

مقدمه

انحصار ساختار سیاسی تنها یک شیوه اداره امر سیاسی نیست، بلکه یک محصول اجتماعی است و برآمده از خاستگاه اجتماعی و تاریخی هر جامعه‌ای می‌تواند باشد. جامعه‌ای که در آن ساز و کارهای نهادی شده روابط اجتماعی در مقیاس‌های خرد و کلان، این الگوی اداره کردن را فرا می‌خواند و بازتولید می‌کند. از این‌رو تحقق چنین الگویی، نه برآمده از اراده صرف صاحب/ صاحبان قدرت، که ریشه در ته‌نشست‌ها و رسوبات حیات فرهنگی یک جامعه دارد. این بدان معنا نیست که نقش کارگزاران امر سیاسی نادیده انگاشته شود، بلکه برآمده از یک منطق نظری است، که هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پشتیبان آن، حکایت از دیالکتیک عاملیت- ساختار و تلفیق سطوح تحلیلی خرد و کلان دارد. از این‌رو، کردار اجتماعی است که مد نظر است، یعنی تجلی همان الگوهای درونی شده و نهادی شده ارزش‌ها، هنجارها، باورها، رفتارها و

۳ اقدامات اجتماعی و سیاسی دستگاه اداری پهلوی ...

کنش‌های اجتماعی معنادار در مقیاس یک جامعه که در نوع خاص خود از فردیت تاریخی برخوردار است.

از این منظر، ساختار سیاسی که به مجموعه‌ای از نهادها، مراکز و به‌طور کلی موقعیت‌های دارای روابط و مناسبات نسبتاً پایداری اطلاق می‌شود که قدرت سیاسی در آن توزیع شده و یک کلیت واحد را به وجود می‌آورد؛ خود متأثر از تمام خصوصیات و ویژگی‌هایی است که به جامعه مربوطه هویت می‌بخشند. حال این ساختار می‌تواند منطبق و متناسب با یک جامعه سنتی، یا جامعه مدرن و یا جامعه‌ای که پا در مسیر مدرن شدن گذاشته است پدید آید و بنابراین، همواره الزامات زمینه و خاستگاه اجتماعی خود را همراه خواهد داشت. از این منظر، بنیان‌های اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در تکوین ساختار سیاسی و سمت و سوی آن خواهند داشت و دستگاه سیاسی و اداری یک جامعه بر پایه چنین بنیان‌هایی فعالیت خویش را تعریف و تنظیم می‌کند.

بر این پایه، پرسش‌هایی بوم‌زاد و کلی مطرح می‌شود که از چنین منظری، وضعیت جامعه ما چگونه بوده است؟ ساختار سیاسی در ادوار تاریخی جامعه ایران چه تجربه‌هایی را آزموده است؟ ولی نیک واقف هستیم که با وجود اهمیت چنین پرسش‌هایی، کلی بودن آن‌ها مجال پژوهشی کارآمد را فراهم نمی‌آورد. از این‌رو، با پایبندی به قواعد روش پژوهش علمی، حد و مرز قلمرو این پژوهش را تحدید کرده و در این گام، در میان فراز و فرود تحولات تاریخی جامعه ایران، نقطه ثقل پژوهش را در جایی استوار می‌سازیم که آستانه تکوین دولت مدرن^۱ در ایران، یعنی اوان سده چهاردهم خورشیدی است. همان هنگام که با به قدرت رسیدن پهلوی اول، انحصاری شدن ساختار سیاسی تجربه شد. این تجربه گران، در چارچوب یک پدیده مدرن که همانا اقتدارگرایی سیاسی^۲ است پدید آمد و در واقع از لوازم این نوع از نظام سیاسی

1. modern state

2. political authoritarianism

است. ولی پرسش اساسی این جاست که این انحصار چگونه ایجاد شد؟ یا به سخن دقیق‌تر، دستگاه اداری پهلوی اول، چه اقدامات اجتماعی و سیاسی‌ای برای به انحصار در آوردن ساختار سیاسی به انجام رساند؟ بنابراین هدف اصلی این پژوهش، شناخت و توصیف یک پدیده اجتماعی - سیاسی است یعنی شناخت و آگاهی از فرایند تکوین انحصار ساختار سیاسی در دوران پهلوی اول. آنچه این پدیده را به مسئله اجتماعی مبدل می‌سازد، تداوم و بازتولید آن است و آنچه وظیفه پژوهشگر جامعه‌شناس است، بررسی و شناخت عناصر و مؤلفه‌های آن است.

ملاحظات نظری

در این بخش، نخست مفاهیم اصلی پژوهش تعریف شده، سپس پیشینه پژوهش و مبادی نظری بیان خواهد شد.

الف) مفاهیم

همان‌گونه که در مقدمه بیان گردید، انحصار ساختار سیاسی از لوازم اقتدارگرایی سیاسی است، پس ضرورت دارد که تعریفی از اقتدارگرایی سیاسی به مثابه یک نظام سیاسی عرضه شود و به دنبال آن تعریف انحصار ساختار سیاسی ارائه گردد.

اقتدارگرایی سیاسی: اقتدارگرایی سیاسی نوعی گرایش مدیریتی در اداره امور کشور است و صفت ممیزه آن عدم و یا کمبود مشارکت مردمی است. به عبارت دیگر، رویه‌ای است که در آن مشورت و نظرخواهی، آن هم از مردم، امری مذموم و منکر دانسته می‌شود. حکومت اقتدارگرا، یعنی «حکومتی که در آن، آزادی فردی به‌طور کامل تحت‌الشعاع قدرت دولت که معمولاً در دست گروه کوچکی از پیشوایان یا متنفذان متمرکز است قرار می‌گیرد» (رافائل، ۱۳۷۸: ۱۲۴). به سخن دیگر، «اقتدارگرایی بیانگر رابطه میان حکومت‌گر و حکومت‌شونده است که به طرز کم و بیش پایدار بر استفاده از زور مبتنی است تا بر متقاعد کردن» (دورماگن و موشار، ۱۳۸۹: ۹۷). در این

اقدامات اجتماعی و سیاسی دستگاه اداری پهلوی ... ۵

خصوصاً هانا آرنست^۱ این گونه بیان می‌دارد که «اقتدارگرایی جدا از خاستگاه آن در تاریخ روم، به هر شکلی که باشد همیشه به معنای تحدید آزادی و نه الغای آن است» (آرنست، ۱۳۸۸: ۲۰۷). در اقتدارگرایی سیاسی «بین بالاترین مرجع قدرت و اتباع رژیم لایه‌های میانی معتبری وجود ندارد که هر کدام سهم مقررشان را در سلسله مراتب اقتدار و فرمان‌بری داشته باشند. اراده رهبر در هر کجا و در هر زمان تجسم می‌یابد و همچنین تابع هیچ سلسله مراتبی و قانونی نیست، حتی آن سلسله مراتبی که خود برقرار کرده باشد» (آرنست، ۱۳۸۸: ۲۰).

در این‌جا لازم است که برای شناخت دقیق‌تر از اقتدارگرایی سیاسی، تفاوت آن را با توتالیتراریسم به اختصار بیان کنیم. رژیم‌های اقتدارگرا از روحیه انفعالی نسبت به سیاست و قدرت استقبال می‌کنند و علاقه‌ای به بسیج سیاسی جمعیت ندارند (دورماگن و موشار، ۱۳۸۹: ۸۰). اما در مقابل، رژیم‌های توتالیتر می‌خواهند که همه جمعیت را بی‌قید و شرط به صورت فعال به طرح ایدئولوژی‌شان ملحق کنند. آنان (متولیان نظام توتالیتر) اعلام می‌کنند که می‌خواهند یک "انسان نو"، "انسان تراز نوین" خلق کنند و درصدد بر می‌آیند که ایدئولوژی‌شان را بر کل جهان تحمیل و صادر کنند (آرنست، ۱۳۸۸: ۲۲۰).^۲

1. Hannah Arendt

۲- افزون بر این لازم به توضیح است که اقتدارگرایی سیاسی، پدیده‌ای مدرن بوده و بنا بر تعریف ارائه شده تفاوت‌های ظریفی با مفاهیمی چون حکومت استبدادی و خودکامه دارد. در زبان یونانی، واژه استبداد به معنی ارباب و خداوندگار به کار گرفته شده است. مستبد حاکمی است خودکامه که قدرتش مطلق، بی‌حد و حصر و فاقد کنترل می‌باشد (فرهیخته، ۱۳۷۷: ۳۶۸). مونتسکیو در تعریف حکومت استبدادی آن‌را این‌گونه توصیف می‌کند: حکومتی نامتعادل است که در آن «یک تن بدون قانون و بدون قاعده، همگان را به دنبال اراده و هوس‌های خویش می‌کشاند» (مونتسکیو، ۱۳۹۳: ۲۳۹). به عقیده مونتسکیو، اصل بنیادی حکومت استبدادی ترس است و این اصل ثبات آن‌را تضمین می‌کند. بنا بر تفسیر وی از تاریخ آسیا، نظام‌های آسیایی به ذات خود استبدادی‌اند، یعنی هرگونه سازمان سیاسی، هرگونه نهاد اجتماعی و هر اعتدالی را بر می‌افکنند. این استبداد، همان برهوت بردگی است (آرون، ۱۳۷۷: ۳۲ و ۳۷).

انحصار ساختار سیاسی: انحصار ساختار سیاسی ساز و کاری در جهت جلوگیری از مشارکت در قدرت است. این انحصار در دولت‌های اقتدارگرای بوروکراتیک یک خصیصه بنیادین به‌شمار می‌آید به این صورت که در این دولت‌ها، انحصار ساختار سیاسی زمینه‌ساز آن است که قدرت از طریق دیوان‌سالاری اعمال شده و با سرکوب یا اعمال کنترل‌های عمودی، مجاری دسترسی عمومی و به خصوص احزاب سیاسی اغلب مخالف به عرصه سیاست بسته شود و به واسطه آن تلاش می‌گردد که در قالب اقدامات سرکوبگرانه، اقتدارگرایی در جامعه تحمیل شود (کاردوزو، ۱۳۵۹: ۱۲۵ و Collier, 1980: 8).

ب) پیشینه پژوهش

از جمله پژوهشگران و اندیشمندان برجسته‌ای که در زمینه مرتبط با پژوهش حاضر و به‌ویژه مقوله اقتدارگرایی سیاسی به مطالعه و بررسی پرداخته‌اند، می‌توان به محمود سریع‌القلم، محمدعلی همایون کاتوزیان و حسین بشیریه اشاره کرد.^۱ محمود سریع‌القلم در کتاب «اقتدارگرایی ایرانی در عصر قاجار» (۱۳۹۳)، با کاربست روش سیاست‌مقایسه‌ای این‌گونه بیان می‌دارد که ریشه استبداد و دیکتاتوری در ایران که با عنوان کلی اقتدارگرایی معرفی شده "مردم" است. وی بیان می‌دارد اقتدارگرایی ایرانی برخلاف آنچه که بعضی تصور می‌کنند ضرورتاً یک پدیده دولتی نیست، بلکه در ناخودآگاه فرهنگ عمومی، جاری و فعال است. او معتقد است که علائم بیماری اقتدارگرایی در جامعه ایرانی از این تن‌بیمار (مردم) به نهاد دولت انتقال یافته است. فرضیه دوم ایشان این است که ایرانیان تاکنون تجربه‌ای خارج از تنوعات اقتدارگرایی نداشته‌اند و از یک نظام اقتدارگرا به نظامی دیگر سوق داده شده‌اند.

۱- در این میان، محققان دیگری نیز یافت می‌شوند که به این عرصه پژوهشی وارد شده‌اند ولی از بیان آرای آنها خودداری می‌شود، زیرا در مبادی نظری و روش مطالعه نسبت تنگاتنگی با اندیشمندان یادشده برقرار کرده و به نتایج مشابهی دست یافته‌اند.

اقدامات اجتماعی و سیاسی دستگاه اداری پهلوی ... ۷

فرض اساسی محمد علی همایون کاتوزیان (۱۳۸۱) این است که اساساً فرهنگ اقتدارگرا نتیجه تداوم طولانی مدت ساختار اقتدارگرا است. ساختار اقتدارگرا را می‌توان در دو وجه خرد و کلان مورد بررسی قرار داد. وجه خرد آن ساختار خانواده است که در فرآیند جامعه‌پذیری اولیه فرهنگ اقتدارگرا را منتقل می‌کند و در وجه کلان، ساختار سیاسی جامعه است که طی مراحل بعدی جامعه‌پذیری، فرهنگ اقتدارگرایانه اولیه را تجدید و تثبیت می‌کند.

حسین بشیریه (۱۳۷۸) از دیگر متفکرانی است که در زمینه فرهنگ سیاسی اقتدارگرا در ایران به مطالعه پرداخته است. به نظر وی، فرهنگ سیاسی اقتدارگرا در ایران گرچه ریشه‌های عمیق و گسترده‌ای دارد، اما خود دست کم به وسیله نوع رابطه عمودی و شیوه اعمال قدرت، حفظ یا تقویت می‌شود. از این دیدگاه تداوم بیش از ۲۵۰۰ سال پادشاهی اقتدارگرا، خودکامه، مستبد و فردی، بدون ایجاد زمینه‌های پذیرش آن در میان مردم که همانا فرهنگ تابعیت و اقتدارگرا است، ممکن نبود.

در نسبت میان این پژوهش و تحقیقات و تألیفات اشاره شده باید گفت که تفاوتی از نوع هدف تحقیق قابل شناسایی است. در مطالعات و تحقیقات مذکور، پرسش اصلی از نوع چرایی است و هدف آنها تبیین است، حال آنکه پرسش این پژوهش از نوع چیستی و چگونگی است و هدف آن توصیف است؛ بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که از پرسش‌های یکسانی برخوردار باشند. تفاوت دیگر ناظر بر قلمرو پژوهش است، بخش پیشینه نمایان می‌سازد که تلاش‌های صورت گرفته از آن دست که بدان‌ها اشاره شد بیش‌تر به دنبال ساخت تئوری جامعه هستند، به همین دلیل برخی از آنان در مقیاسی فرا زمان و حتی مکان حرکت می‌کنند، در صورتی که قلمرو پژوهش حاضر به لحاظ زمانی کوچک است و صرفاً یک دوره بیست ساله را پوشش می‌دهد. با این تأکید که برای دستیابی به مقدمات و ملزومات ساخت نظریه، می‌بایست دوره‌های تاریخی هرچند کوتاه را در فردیت خود نظاره و شناخت دقیقی از آن حاصل کرد و سپس بر پایه اقتضائات تاریخی پای در راه تبیین نهاد.

ج) دیدگاه‌ها و نظریه‌ها

انحصار ساختار سیاسی از لوازم اقتدارگرایی سیاسی است و در ذیل آن قرار می‌گیرد؛ از این‌رو، در بیان دیدگاه‌ها و نظریه‌های اجتماعی مرتبط با آن، منظر اقتدارگرایی سیاسی، چشم‌اندازی غالب و راه‌گشا خواهد بود. در این بخش تلاش می‌گردد تا از طرح دیدگاه‌ها و نظریه‌ها، حساسیت نظری لازم نسبت به پدیده مورد بررسی حاصل شود.

از مهم‌ترین رویکردهای نظری که به تفسیر مفهوم اقتدارگرایی می‌پردازد و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، رویکرد هانا آرنت است. از نظر آرنت، اقتدارگرایی هم می‌تواند ویژگی فردی و هم ویژگی یک نهاد باشد. مشخصه اقتدارگرایی، به رسمیت شناختن بی‌چون و چرای آن توسط کسانی است که از آنان انتظار حرف شنوی و فرمانبری می‌رود (آرنت، ۱۳۸۸: ۴۷-۴۵). این سرشت، ماهیت یا ویژگی خاص تفسیر آرنت از مفهوم اقتدار را باید در ارتباط با کاربرد عملی و واقعی زبان اقتدار در بستر مناسبات روزمره اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انسان‌ها مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. وی ظهور و پایداری جامعه توده‌ای^۱ را در عصر مدرن یکی از مهم‌ترین تحولات تاریخی می‌داند، جامعه‌ای که از دل انحلال قشریندی طبقاتی سر برآورد. از هم پاشیدن مرزبندی‌های طبقاتی و به خصوص فقدان لایه‌های میانی مطالبه‌گر در آغاز قرن بیستم منجر به انحلال همزمان سیاست حزبی شد. به گفته آرنت «سقوط دیوارهای حفاظتی طبقاتی، جماعت‌های کثیری را که پشت همه احزاب جمع شده بودند تبدیل به توده بی‌سازمان و بی‌ساختاری از افراد افسار گسیخته و برافروخته کرد» (بردشا، ۱۳۸۰: ۸۴). آرنت در کتاب وضع بشر درباره شأن و منزلت انسان در کل عصر مدرن بیان می‌کند که انحطاط انسان در این دوره عمدتاً در نتیجه به محاق رفتن "عرصه عمومی" و محوشدن خطوط تمایز میان طبقات و تلاش و کار انسانی است

1. mass society

(آرنت، ۱۳۹۱: ۸۶). از همین رو با توجه به اندیشه آرنت در وضع بشر باید گفت که وی آزادی گفتار و عمل را توانایی تعیین کننده انسان می‌داند، این آزادی حتی سازنده اندیشه و تفکر هم هست. از چنین منظری، وی بیان می‌دارد که اندیشه و تفکر آن‌جا مقدور است که انسان‌ها آزادی سیاسی داشته باشند؛ «بدون عرصه عمومی از نظر سیاسی ضمانت شده، آزادی، مجالی برای ظهور و بروز نخواهد داشت» (بردشا، ۱۳۸۰: ۹۲). نظریه آرنت، در درجه اول، یادآور از میان رفتن عرصه عمومی، تحت وضعیت مدرن است.

دومین رویکرد متعلق به پیروان مکتب وابستگی جدید است؛ کاردوزو و اودانل^۱ دو متفکری هستند که برای نخستین بار نظریه دولت اقتدارگرای بوروکراتیک را مطرح ساختند. آنان بر پایه مطالعات خود در حوزه آمریکای لاتین، دولت اقتدارگرای بوروکراتیک را حاوی برخی ویژگی‌هایی می‌دانند که عبارتند از: (۱) حاکمیت دیوان‌سالاران به خصوص نظامیان، (۲) انحصار سیاسی، (۳) انحصار اقتصادی، (۴) تعمیق سرمایه‌داری وابسته (کاردوزو، ۱۳۵۹: ۱۳۸-۱۲۰). از آن‌جا که سرمایه بین‌المللی شرط لازم و ضروری فرایند صنعتی شدن است، نخبگان نظامی دیوان‌سالار در کشورهای جهان سوم معتقد بودند که برای اجرای سیاست تعمیق، می‌بایست دولتی نظامی و دیوان‌سالار تأسیس کنند تا بتوانند آرامش اجتماعی لازم برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی بزرگ را فراهم سازند. بنابراین، نخستین گام‌ها، از بین بردن تهدیدهای سیاسی ناشی از فعال شدن بخش مردمی، تبدیل سازمان‌های کارگری در سطح کارخانجات به بازوی دولت، ممنوعیت اعتصابات، توقف انتخابات دوره‌ای و نظایر آن می‌باشند تا محیط امنی را برای سرمایه‌گذاری خارجی و پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی فراهم آورند (ساعی، ۱۳۷۵: ۸۰).

1. Fernando Henrique Cardoso & Guillermo O'Donnell

ملاحظات روشی

مسئله این پژوهش در فضایی تاریخی و از منظر جامعه‌شناسی سیاسی دنبال می‌شود. منظور از تحقیق تاریخی، «بازسازی روشمند و عینی گذشته است که از طریق گردآوری، ارزیابی، تعیین صحت و سقم و ترکیب حوادث، به منظور اثبات وقایع و تحصیل نتیجه‌ای قابل دفاع صورت می‌گیرد» (ایزاک، ۱۳۷۴: ۵۳). در این جا وظیفه اصلی محقق، سازماندهی شواهد و مدارک و دادن معنایی جدید به آن‌ها است. تدا اسکاچپول^۱ معتقد است که وظیفه جامعه‌شناس تاریخی این نیست که راجع به جنبه‌های خاص دوره‌های طولانی و مکان‌های مشخص، داده‌های جدیدی کشف کند، بلکه وظیفه او این است که به انتظام‌های علی در میان مواد تاریخی گوناگون اعتبار بخشد (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۱۴). افزون بر این، این پژوهش در زمره تحقیقات توصیفی، تفسیری و تاریخی قرار دارد و روش آن مورد پژوهی است که در آن از تکنیک تحلیل اسناد استفاده شده است و سؤال‌های آن از نوع "چه و چگونه بوده است؟" می‌باشد که جهت پاسخ به آن‌ها از مجموعه روش‌های کشف و شناسایی وقایع گذشته و ساز و کارهای احتمالی حاکم بر روابط میان آن‌ها از بین گزارش‌ها و حوادث ثبت شده استفاده می‌شود. در این باره ولف معتقد است که اسناد و مدارک روایت خاصی از واقعیت را که به منظور خاصی بر ساخته شده‌اند بازگو می‌کنند؛ از این رو اسناد می‌توانند در بردارنده مواد تاریخی باشند که فرایند تحلیل را ساده‌تر سازند (به نقل از فلیک، ۱۳۹۰: ۲۷۹). بر همین اساس به دلیل نقشی که اسناد تاریخی در جریان تحلیل و تفسیر دارند سعی بر آن شد تا از چهار معیار اسکات (۱۹۹۰) در جهت گزینش اسناد استفاده شود؛ یعنی اصالت، اعتبار، نمایا بودن و قابل فهم بودن. قلمرو زمانی این پژوهش، دوره سلطنت پهلوی اول است و قلمرو منابع این پژوهش، در بر دارنده دو نوع اسناد و شواهد تاریخی است. منابع دسته اول شامل اسناد، نامه‌ها، احکام،

1. Theda Skocpol

آیین‌نامه‌ها، خاطرات، روزنامه‌ها و... و منابع دسته دوم شامل آثاری که بازگو کننده وقایع هستند و حتی تفسیری از رخدادها ارائه کرده‌اند.^۱

یافته‌های پژوهش

انحصار ساختار سیاسی در دولت‌های غیردموکراتیک یک خصیصه بنیادین است و در نتیجه این انحصار، قدرت از طریق دیوان‌سالاری متمرکز اعمال شده و با سرکوب یا با اعمال کنترل‌های عمودی، مجاری دسترسی عمومی و به خصوص احزاب سیاسی اغلب مخالف، به سیاست بسته شده و تلاش می‌شود که در قالب اقدامات سرکوبگرانه، اقتدارگرایی در جامعه تحمیل شود. در طول حکومت پهلوی اول به عنوان یکی از حکومت‌های غیردموکراتیک حاکم بر ایران دوران معاصر شاهد آن بوده‌ایم که نظام سیاسی و ساختار و عناصر تشکیل دهنده آن یکی پس از دیگری مقهور قدرت متمرکز دربار گشته به نحوی که تمام بازیگران سیاسی این ساختار سیاسی، مستقیماً در خدمت اهداف سیاسی شاه قرار گرفته‌اند. این انحصار ساختار سیاسی منجر به آن شد که فرهنگ سیاسی موجود در جامعه از حالت آرمانی خود که همان مشارکت آحاد ملت بود و از اهداف و آرمان‌های سیاسی و اجتماعی انقلاب مشروطه نیز محسوب می‌شد، فاصله گرفته و به سمت تمرکز قدرت سیاسی در دست یک فرد حرکت کند. این یافته کلی و مورد تأیید بسیاری از پژوهش‌ها و مطالعاتی است که تا کنون صورت پذیرفته‌اند. ولی در راستای این یافته کلی، سهم این پژوهش در این است که بنا بر

۱- در این پژوهش، به منابع دست دوم بیش از منابع دست اول مراجعه شده است. در بسیاری از تحقیقات تاریخی معتبر، جامعه‌شناسان تاریخی کار خود را با منابع دسته دوم پیش برده‌اند تا خود را از غرق شدن در جزئیات تاریخی مصون نگه دارند. برای مثال پری اندرسون در کار مشهورش "تبارهای دولت‌های استبدادی"، افزون بر این که بافت و ترکیب غنی از جزئیات تاریخی را بیان می‌کند اما تقریباً مواد تاریخی خود را از منابع دسته دوم و آثار منتشر شده از مورخان گرفته است. به زعم اسکاچپول وی توانسته است «از دل مواد انبوه دسته دوم، بحث و استدلال بسیار مبتکرانه‌ای را سازماندهی کند» (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۲۵۶).

کفایت و بضاعتش، شناخت درباره چگونگی و فرایند دستیابی به این انحصار ساختار سیاسی را تعمیق بخشد. بنابراین همسو با پرسش‌های پژوهش و بر پایه مستندات عینی، به بررسی و شناخت ساز و کارهای به انحصار درآمدن ساختار سیاسی در دوره پهلوی اول پرداخته شده است.

برای دستیابی به این مهم، نخست تغییرات ایجاد شده در سطح قوای سه‌گانه دولت^۱ مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که در نهایت منجر به انقیاد آن‌ها می‌شود؛ سپس فرایندهایی بررسی خواهد شد که در طی آن‌ها احزاب سیاسی و مطبوعات تحت کنترل دولتی قرار می‌گیرند.

الف) انقیاد قوه مجریه

برای آشنایی با ساز و کار انقیاد قوه مجریه در دوره پهلوی اول، نخست لازم است که سال‌های پیش از تأسیس سلطنت پهلوی را واکاوی کرد.

در اواخر ۱۳۰۲ اولین آثار اقتدار سیاسی رضاخان که وزارت جنگ را نیز عهده داشت ظاهر شد، بی‌اعتنایی به دربار قاجار، انتقاد مطبوعات حامی رضاخان از سلسله قاجاریه و افزایش بی‌سابقه بودجه نظامی کشور از جمله این آثار بود (آشنا، ۱۳۸۴: ۴۱). انقیاد قوه مجریه و بر دست گرفتن آن به‌طور کامل توسط رضاخان در واقع پس از فرو ریختن آخرین سدهای مخالفت، یعنی تصویب "طرح الغای سلطنت قاجار و انتقال موقتی حکومت به شخص رضاخان سردار سپه" در اواسط ۱۳۰۴ و پس از آن تشکیل مجلس مؤسسان و پادشاهی رضاشاه در اردیبهشت ۱۳۰۵ بود (بهار، ۱۳۶۳: ۲۵۸).

عزل نخست وزیران و یا اجبار در استعفا دادن آنان (مانند استعفای مستوفی‌الممالک به دلیل مخالف با درخواست وام نهصد هزارتومانی رضا شاه از خزانه) و همچنین تضعیف جایگاه آنان از جمله آثار انحصاری کردن ساختار سیاسی در سطح قوه مجریه است (هدایت، ۱۳۶۴: ۵۰۲). ضعف و فقدان اختیار نخست‌وزیران به‌گونه‌ای

بود که شکایت برخی از سیاسیون مانند مدرس را فراهم آورد که معتقد بودند که چنین کابینه‌هایی شهامت ایستادگی در مقابل خواسته‌های شاه را ندارند (مکی، ۱۳۶۲ جلد ۳: ۲۹۵). سیطره شاه بر هیأت وزیران به اندازه‌ای بود که در دوره شش ساله زمامداری مخبرالسلطنه، رضاشاه کاملاً بر کابینه مسلط بوده و عملاً خود قوه مجریه را اداره می‌کرد. در این دوره و همچنین در سال‌های بعد، اصل ۴۴ (شخص شاه از مسئولیت مبرا است) زیر پا گذاشته شد و اصل ۶۴ قانون اساسی (وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند) نقض شد (آشنا، ۱۳۸۴: ۴۵). در همین راستا مخبرالسلطنه خود را به عنوان ماشین امضای رضاشاه یاد کرده است. او از رابطه شاه و دولت در دوره خود این چنین یاد می‌کند: «در دوره پهلوی [اول] هیچ کس اختیار ندارد، تمام امور باید به عرض برسد و به آنچه فرمایش می‌رود رفتار شود» (هدایت، ۱۳۶۴: ۵۱۲). وی همچنین در ذکر استعفای اجباری خود به شاه می‌نویسد: «عمال دولت در مسئولیت خود اختیار ندارند؛ مسئولیت بی‌حدی از اختیار، معنایی ندارد و بسیاری از امور است که پیش‌بینی آن مقدور نیست. باید مأمور با مسئولیت صحت و مصلحت، اختیار عمل برای خود داشته باشد» (مکی، ۱۳۶۲: ۱۷۵).

در شش سال ریاست مخبرالسلطنه بر دولت این رویدادها رخ داد که همگی به دستور مستقیم و اقدام رضاشاه انجام می‌شدند؛ اخراج میلسپو آمریکایی از سمت رئیس کل مالیه ایران، عقد قراردادهای تجاری با لهستان، افغانستان، اتریش، هلند، سوئد و دانمارک، لغو امتیازنامه نفت داری، آغاز احداث راه آهن، افتتاح بانک ملی، تغییر لباس و استفاده از کلاه پهلوی (هدایت، ۱۳۶۴: ۴۰۱-۳۹۴).

در سال‌های آخر سلطنت پهلوی نپذیرفتن مسئولیت در برابر شاه به بحران مدیریت کلان در کشور دامن زد و یکی از علل عمده فروپاشی دولت در شهریور ۱۳۲۰ بود. در میان خاطرات رجال دوره رضاشاه، گزارش‌های زیادی در مورد توهین، فحاشی و حتی ضرب و شتم شاه نسبت به فرماندهان نظامی، رؤسای ادارات، وزرا و حتی نخست وزیران به چشم می‌خورد (گلشائیان، ۱۳۵۶).

ب) انقیاد قوه قضائیه

از همان ابتدای دوره پهلوی اول، تغییرات نهادی و ساختاری متعددی صورت گرفت که حاصل آن انقیاد قوه قضائیه بود. از جمله نخستین اقدامات انجام شده پس از تأسیس سلطنت پهلوی در سال ۱۳۰۵، انحلال کلیه تشکیلات قضائی و اداری وزارت عدلیه و درخواست اختیارات فوق‌العاده برای اصلاح قوانین و تشکیلات آن وزارت‌خانه بود (عاقلی، ۱۳۶۹: ۱۱۱). برای مثال، لایحه‌ای تنظیم شد که در آن به وزیر عدلیه اختیاراتی داده می‌شد که بر مبنای آن هر کس را که وزیر از داخل یا خارج عدلیه صالح تشخیص داد به کار دعوت کند. این اختیار نیز دست دولت را در حذف عناصر ناسازگار و گماشتن افراد مطیع باز می‌کرد و ضمن نقض قانون استخدام کشوری بار مالی سنگینی را نیز بر بودجه کشور تحمیل می‌کرد. اعتراضات زیادی نسبت به این لایحه صورت گرفت؛ یکی از مهمترین اعتراضات، انتقاد مصدق بود. او در تفسیر اصل ۲۷ قانون اساسی معتقد بود که «اساساً قانون‌گذاری از مختصات و وظایف مجلس شورای ملی است. اگر بنا باشد مجلس به وزرا اجازه بدهد که بروند قانون وضع کنند پس وظیفه مجلس شورای ملی چیست؟ هیچ مجلسی هم نمی‌تواند این حق را به دولت واگذار کند» (عاقلی، ۱۳۶۹: ۱۵۳).

تقریباً در هشت سال نخست این دوره، لوایحی تدوین و تبدیل به مصوبه قانونی شدند (حدود ۱۲۰ لایحه در حوزه قانون مجازات عمومی، قانون شرع، محاکمه وزراء و ...) که حوزه دخالت قوه مجریه را در امور قوه قضائیه گسترش دادند. برای نمونه، می‌توان به لایحه مبتنی بر تفسیر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی اشاره کرد که نتیجه تصویب آن رفع یک مانع اساسی در راه دست‌اندازی دربار و وزارت عدلیه در احکام قضات بود. اگر قاضی جرأت می‌کرد که مخالف نظر دربار، قوه مجریه یا وزیر رأی دهد، او را برداشته و شخص دیگری را به جای او می‌گماشتند. از آن زمان اصطلاح "قاضی ماشینی" رواج پیدا کرد (کسروی، ۱۳۲۵: ۱۷۸ و ۱۸۳). احمد کسروی که سالیانی در عدلیه این دوران به سمت‌های متعدد قضائی اشتغال داشت، از میزان دخالت

دربار و قوه مجریه در محاکم، حکایت‌های بسیاری نقل کرده است. وی به مواردی اشاره می‌کند که وزیر عدلیه رأساً در صدور یا اجرای احکام مداخله کرده، منافع دوستان خود، دربار و یا قدرت شاه را بر رعایت قانون ترجیح داده است. وی در توضیح مشکلات نخستین شغل قضائی خود نوشت: «مدعی‌العموم کسی بایست بود که از یکسو رضایت شاه و حفظ قدرت او، دستورهای داور (وزیر عدلیه وقت) و از سوی دیگر، خواهش‌های شهربانی را از قانون جلوتر گیرد و آنها را خشنود گرداند (کسروی، ۱۳۲۵: ۲۱۳-۲۱۱).

افزون بر تغییر و اصلاح قانون، ساختار اداری بسیاری از محاکم نیز تغییر یافت. برای مثال، شروط استخدامی برای قضات تغییر یافت و گذراندن دست کم سه سال تحصیلات حقوق در دانشکده حقوق تهران یا گذراندن آزمون ویژه در زمینه حقوق ایران و حقوق خارجی الزامی شد. در آیین‌نامه استخدام نیز آمد که روحانیون لباس رسمی خود را کنار بگذارند (متین دفتری، ۱۳۴۲: ۱۰). در واقع در بسیاری از زمینه‌ها تلاش بر این بود که مصلحت و تحکیم قدرت دربار و قوه مجریه مورد توجه قرار گیرد (فلور، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

ج) انقیاد قوه مقننه

بر حسب قانون مشروطیت، یکی از دلایل تأسیس مجلس شورای ملی، اعمال نظارت بر عملکرد قوه مجریه بود. مذاکرات اولین دوره این مجلس نشان می‌دهد که وکلاء به این نقش مجلس واقف بوده و برای اجرای وظایف خود تلاش کرده‌اند. در حقیقت، اقتدار مجلس نماد مشروطیت و نشانه پایداری آرمان‌های آن بود. از این‌رو، مهم‌ترین سنگر مشروطه خواهان مجلس بوده و استبدادطلبان هم از ابتدا انحلال یا وجود صوری مجلس را در سر می‌پروراندند. محمدعلی شاه چاره کار را در انحلال مجلس می‌دانست و در تیر ۱۲۸۷ به دستور وی مجلس به توپ بسته شد. اما مجلس به

دلیل پایگاه مردمی قوی در مقابل این هجوم ایستادگی و محمدعلی شاه را از سلطنت خلع کرد (شجیعی، ۱۳۷۲: ۵۰).

اما رضاخان راه دیگری در پیش گرفت؛ طبری به نقل از د. پ. استروف (ایراندوست) می‌نویسد: «تلاش‌های استبدادی پهلوی معطوف بدان بود که دیکتاتوری خود را نه با تعطیل مستقیم مجلس، بلکه با تصرف و تسخیر منظم آن از راه اسلوب‌های سیاسی انجام دهد» (طبری، ۱۳۵۶: ۶۱). رضاخان در دوره تصدی وزارت جنگ و رئیس‌الوزاری از روش‌های معمول پارلمانی برای انجام مقاصد خود سود می‌جست. تشکیل گروه‌های فشار و به دست آوردن اکثریت در مجلس معمولاً کارساز بود. در مواردی که مخالفان دولت سرسختی نشان می‌دادند از روش ارباب اقلیت استفاده می‌شد. این روش طیفی بود که از برخورد لفظی شروع و تا درگیری و ترور نیز امتداد می‌یافت. اقلیت تا آغاز سلطنت رضاشاه به مخالفت خود با او ادامه داد (آشنا، ۱۳۸۴: ۵۰). با انتخاب مجلس مؤسسان و تغییر مواد قانون اساسی، صف اقلیت درهم شکست و عده‌ای از مخالفان به موافقان پیوستند. در دوران سلطنت پهلوی اول، ابزارهای متعددی برای کنترل مجلس به کار گرفته شد، مهم‌ترین و مطمئن‌ترین وسیله و روش، دخالت در انتخابات بود. از این روش پیش از سال ۱۳۰۵ شمسی، در شهرستان‌ها استفاده شد و در جریان انتخابات دوره پنجم در سال ۱۳۰۲، فرماندهان نظامی سردار سپه و به خصوص سرلشکر خدایارخان (محبی) که در این مورد مأموریتی خاص داشت، افراد خاصی را به مجلس می‌فرستاد، اما در تهران تا قبل از سلطنت رضاشاه، دولت نمی‌توانست دخالت جدی در انتخابات داشته باشد (عاقلی، ۱۳۶۹: ۱۲۹). اسناد نیز گویای مداخله مستقیم رضاخان، در مقام وزیر جنگ در امر انتخابات مجلس پنجم است، تلگراف ذیل نشان می‌دهد که رضاخان با عده‌ای در مجلس موافق و با حضور عده‌ای دیگر مخالف بوده است:

از تهران

ایالت جلیله فارس، در تعقیب تلگرافات سابق، مقتضی است قدغن فرمایید که در انتخابات «نویخت» از بوشهر مساعدت نشود. «حکمت» [میرزاخان حکمت ملقب به سردار فاخر] هم که جز کاندید [های] شهرشیراز است، از جهرم بفرمایید بشود. راجع به ضیاءالواعظین [سید ابراهیم ضیاء قشقایی] بایستی هر طور است اقدامی بفرمایید که از انتخاب مشارالیه جلوگیری به عمل بیاید. نمره ۱۲۳۳ [۱۰۳۵۱۶] وزیر جنگ و فرماندهی کل قشون، رضا (طلوعی، ۱۳۷۶)

در سال‌های اول سلطنت، کارمندان دولت طبق فهرستی رسمی رأی می‌دادند که به وسیله دربار تأیید شده بود. عباسقلی گلشائیان که آخرین سمت وی در سال ۱۳۱۹ تصدی وزارت مالیه بود توضیح می‌دهد که در جریان انتخابات دوره ششم در تهران به مأموران دولت فهرستی دادند که طبق آن رأی بدهند. البته وی تأکید می‌کند که در آن فهرست اسامی افراد موجهی مثل مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، مستوفی‌الممالک، مدرس و آشتیانی نیز وجود داشت (گلشائیان، ۱۳۵۶: ۱۲). ولی از دوره هفتم تا دوره سیزدهم نقش مردم در انتخابات مجلس به کلی حذف شد. گلشائیان و صدرالاشراف شرح دقیقی از چگونگی انتصاب نمایندگان در آن دوران ذکر کرده‌اند. براساس نوشته‌های این دو، در موعد انتخابات از طرف وزارت کشور به استانداران و فرماندهان دستور محرمانه داده می‌شد تا کمیسیونی را با حضور رئیس دادگستری، رئیس دارایی، رئیس شهربانی و رئیس قشون تشکیل دهند و دو، سه نفر از اشخاص با سه ویژگی: ۱. اهل آن ولایت باشد ۲. در محل خوشنام باشد. ۳. بی چیز و فقیر نباشد را انتخاب کرده و اسامی آنان را به تهران بفرستند. در تهران با نظر شخص شاه دستور انتخاب آنان به نمایندگی صادر می‌شد. در آن دوران، انتخابات برای وکلاء هیچ خرجی نداشت و حکام ترتیب انتخاب آن‌ها را داده و اعتبارنامه را برایشان می‌فرستادند و با اقتدار مطلق که شاه داشت هرکس وکیل می‌شد، مطیع نظرات وی بود. اشاره رفت که انتخابات

مجلس از دوره هفتم کاملاً تحت اختیار وزارت دربار انجام می‌گرفت، احمد متین دفتری با اشاره به این موضوع که از این زمان تا ۱۳۲۰ شمسی، مجلس با لیست از پیش تعیین شده تشکیل می‌شد در خاطرات خود اظهار می‌دارد که «اشخاصی که در لیست قرار می‌گرفتند، تکلیفشان معلوم بود. یک دینار مخارج انتخاباتی نداشتند که بعد مجبور باشند مخارج را به اضعاف و به اضافه مورد گزارف در زمان وکالت دریاورند. تکلیف داوطلبان دیگر هم معلوم بود، دیگر فعالیتی نمی‌کردند...» (طلوعی، ۱۳۷۶: ۳۴۳). دولت‌آبادی نیز اشاره می‌کند که:

نمایندگان مجلس هفتم به بعد، بدون استثنا اول باید رضایت دربار پهلوی را تحصیل کنند و شنیده می‌شد که هریک مبلغ معینی هم در خفا باید به وزیر دربار (تیمورتاش) بدهند و شرط معین را هم که رأی دادن به هر لایحه‌ای که از طرف دولت بیاید به مجلس، بدون اعتراض تقبل کنند، آنگاه نام آن‌ها در داخل فهرست نمایندگان در آن دوره شده، با تعیین آنکه از چه محل انتخاب شوند و آن فهرست به دست نظمی‌ه مرکز و ولایات داده شده، آن‌ها هم تکلیفشان معین است و همه چیز در دست خودشان و کارکنان مخصوص است که دارند. نظمی‌ه‌ها در موقع انتخابات، دارالتحریری تشکیل داده، هزارها اوراق مطابق فهرست دولت، نویسنده، حاضر می‌گذارند و آن‌ها را به توسط سردسته‌ها به افراد می‌دهند که در صندوق انتخابات بریزند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۴۰۴).

نحوه انتخاب نمایندگان، تهدیدات شهربانی نسبت به هرگونه مخالف با دولت در مجلس و بی‌مسئولیتی نمایندگان در مقابل مصوبات، موجب شد که لوایح دولتی بدون بررسی کافی و لازم در مجلس تصویب شده و به اجرا درآید. سفیر انگلستان در تهران رابطه مجلس و رضاشاه را در سال ۱۳۰۵ چنین شرح می‌دهد:

مجلس ایران را نمی‌توان جدی گرفت. نمایندگان عناصر مستقلی نیستند چرا که انتخابات آزادانه انجام نمی‌شود. وقتی شاه چیزی را بخواهد تصویب می‌شود و آنگاه که با چیزی مخالف باشد به سرعت رد می‌شود، اما وقتی که بی‌تفاوت است سخنان بیهوده زیادی رد و بدل می‌شود (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۱۴۰-۱۳۸).

در حقیقت رضاشاه تصمیم قطعی گرفته بود که یک نفر هم از اشخاصی که مطیع او نباشند انتخاب نشوند. از دوره هفتم حتی یک نفر از شخصیت‌های مخالف به عنوان نماینده مجلس شورای ملی، به خانه ملت وارد نشد و هر آن که در آنجا بود نماینده شاه بود نه نماینده ملت (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۴۰۵). در سند دیگری که مربوط به دوره هشتم انتخابات است، با بخشنامه محرمانه تیمورتاش به حکام ایالات سراسر کشور در خصوص نحوه برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی مواجه می‌شویم که به وضوح نحوه دخالت صریح در انتخابات را نشان می‌دهد.

۲۳ خرداد ۱۳۰۹، رمز نمره ۱۴، متحدالمآل

حکام ایالات شمال و شرق و غرب و جنوب

در تعقیب دستور صادره از مقام ریاست الوزراء و وزارت جلیله داخله، طبق اوامر ملوکانه، در قسمت انتخابات دوره ۸ و انتخابات نماینده مجلس شورای ملی، لزوماً اعلام می‌دارد طبق صورتی که ارسال گردیده است باید جدیت لازمه به عمل آید که این اشخاص جهت مجلس انتخاب شوند.

اعلیحضرت اقدس شهبازی علاقه‌مند هستند که اشخاص مفصله المندرجه در صورت الف، باید به هر قیمتی باشد انتخاب شوند. در صورتی که اندک تعللی در اجرای اوامر صادره بشود، بدیهی است مورد بی‌میلی اعلیحضرت واقع خواهد شد.

با رعایت موارد مشروحه ذیل، راپورت جلسات خودتان را به وزارت دربار ارسال دارید.

- ۱- در صورتی که توان انجام این مأموریت را ندارید، از تاریخ ملاحظه حکم تا ۴۸ ساعت از خدمت استعفاء دهید.
- ۲- اشخاصی که باعث مکث و به علاوه درصدد هستند که نماینده به میل خودشان انتخاب کنند، از عملیات آنها جلوگیری به عمل آورید. در صورتی که در مخالفت خودشان باقی هستند فوراً آنها را تبعید نمایید.
- ۳- از مداخله روس‌ها و مأمورین آنها و به علاوه بستگان آنها در امر انتخابات جلوگیری محرمانه شود. در صورتی که از طرف عمال آنها مخارجی در قسمت انتخاب بشود، راپورت دهید تا دستورکلی در این موضوع داده شود. در کلیه امور آنها نهایت مراقبت را داشته باشید.
- ۴- اداره نظمی در این قسمت کاملاً مطیع شما خواهد بود. مأمورین اداره تأمینات هم مواظبت کامل خواهند نمود، ولی باید راپورت‌های مربوطه را به شما داده و دستور کلی دریافت دارند.
- ۵- طبق اعلان صادره مجالس را آزاد بگذارید، ولی آزادی آنها باید طوری باشد که باعث تخریب عملیات و انتظامات محلی نشود. در کلیه مجالس باید مأموران مخفی شما حاضر و ناظر باشند.
- ۶- در مداخله مأمورین و عمال همسایه جنوب ناظر بوده و راپورت دهید که عملیات آنها چه و از چه رویه و مطابق چه منظوری است.
- ۷- در کلیه مجالس باید فقط مأمورین شما به‌طور مخفی حاضر و ناظر عملیات آنها باشند و نیز باید کاندیدای حوزه حکومتی خودتان را فوراً تهیه و ارسال دارید که منظور اهالی چه اشخاصی می‌باشند.
- ۸- در کلیه قضایا طبق امر همایونی باید با مشورت اداره قشونی حوزه حکومتی خودتان اقدام شود و با مشورت هم امر انتخابات خاتمه یابد.

۲۱ اقدامات اجتماعی و سیاسی دستگاه اداری پهلوی ...

۹- در صورتی که اشخاصی میل به وکالت داشته باشند، باید آن‌ها را قبلاً نصیحت و بعداً تهدید، در صورتی که به جلسات خودشان ادامه دهند، راپورت دهید تا تبعید شوند.

۱۰- در صورتی که در صورت‌های ارسالی تجدید نظری یا تغییرات سیاست و مصالح مملکتی ایجاب شود بدیهی است تلگرافاً شخص منظور را معرفی خواهم نمود.

۱۱- ممکن است تغییری در صورت تهیه شود به طوری که در ماده ۱۰ ذکر شده است قبلاً اطلاع داده خواهد شد.

۱۲- نمایندگان شما طبق صورت و اسامی ارسالی باید انتخاب شوند.

۱۳- بدیهی است در صورتی که کاملاً معلوم شود که موفقیت حاصل نکرده‌اید، البته اقدام دیگری در صندوق آراء خواهد شد، ولی این موضوع بعداً در صورت عدم موفقیت انجام خواهد شد. تیمورتاش (عبدی، ۱۳۸۳: ۹۶-۹۵، سند شماره ۷۹)

بر پایه این سند به خوبی می‌توان مهندسی انتخابات را از طریق وزارت دربار و در رأس آن شاه نظاره کرد و چگونگی به انحصار در آوردن مجلس را مشاهده کرد. یکی دیگر از روش‌های کنترل مجلس ارباب، سلب مصونیت و دستگیری نمایندگان از سوی شهربانی به جرم توطئه علیه امنیت کشور بود. هرچند که از دوره هفتم هیچ نماینده مخالف رضاشاه وارد مجلس نشد و پایه‌های اقتدارگرایی او تحکیم یافته بود با این وجود حکومت از دوره هشتم به بعد، سلب مصونیت از نمایندگان را به عنوان راه‌حل نهایی شاه برای مخالفان در دستور کار مجلس قرار داد. مصونیت پارلمانی بخشی از مصونیت سیاسی است که به موجب آن بدون اطلاع و تصویب قوه مقننه هیچ کس حق تعرض به اعضای آن را ندارد و اگر نماینده‌ای در حین ارتکاب جرم دستگیر شود اجرای حکم درباره او باید با استحضار مجلس باشد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ۲۲). از این رو مصونیت پارلمانی مجموعه‌ای از تدابیر قانونی بود که نماینده

مجلس را از تعقیب قضائی حفاظت می‌کرد. اصل مصونیت هرچند با تساوی حقوق شهروندی منافات دارد اما به انگیزه دفاع از عملکردهای پارلمانی و ضرورت تداوم جلسات پارلمان پذیرفته شده است تا نمایندگان مجلس در برابر اعمال مستبدانه حکومت یا اقدامات قانونی مغرضانه از سوی قوه مجریه، محفوظ و مصون بمانند و از اعمال فشارهای خارجی و موانع حضور نماینده در مجلس پیش‌گیری شود. قانون اساسی مشروطیت و آیین‌نامه داخلی مجلس نیز بر مصونیت پارلمانی صحنه گذاشته بود. بدین منظور در اصل دوازدهم قانون مشروطیت آمده است: «به هیچ عنوان و به هیچ دست‌آویز، کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی، حق ندارد معترض اعضای آن بشود. اگر احیاناً یکی از اعضا علناً مرتکب جنحه و جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد، باز اجرای سیاست درباره او با استحضار مجلس باشد». همچنین این که در آیین‌نامه داخلی مجلس شورای ملی آمده است: «هیچ کس نمی‌تواند نماینده‌ای را به خاطر اظهار عقیده و ایراد نطق و یا ارائه رأی در مجلس شورای ملی یا در کمیسیون‌هایش تحت تعقیب قرار دهد» (وفادار، ۱۳۷۲: ۳۰۴). با وجود تصریح قانون اساسی به مصونیت پارلمانی، سلب مصونیت از نمایندگان از اواسط دوره رضاشاه به یک سنت سیاسی تبدیل شد. بنابراین اگر مخالفی بر اثر کوتاهی ارگان‌های حکومتی در انتخابات به مجلس راه می‌یافت یا در اطراف لوائح و طرح‌های حکومت به بحث‌های انتقادی می‌پرداخت در اسرع وقت از او سلب مصونیت می‌شد. این امر سبب شد تا مشروح مذاکرات مجلس به حداقل ممکن برسد و بحث در لوائح به «صحیح است»، «موافقم» معطوف شود و نمایندگان از ترس سلب مصونیت، حبس، قتل و... در تملق و چاپلوسی حکومت بکوشند. از دوره هشتم تا پایان حکومت رضاشاه، میرزا اسماعیل قشقایی (صولت‌الدوله) از جهرم، محمد ناصر قشقایی از آباء، حاج سید حبیب‌اله امین (امین‌التجار) از اصفهان، محمدتقی‌خان اسعد بختیاری (امیر جنگ) از دزفول، میرزا ابراهیم‌خان شیرازی از بلوچستان، امیرحسین ایلخان ظفر بختیار از نجف‌آباد، عبدالحسین تیمورتاش از نیشابور، سید علیرضا احتشام‌زاده گنج‌بخش از

ساوه، حاج آقا اسماعیل عراقی از اراک، ابوالقاسم اعتصام‌زاده از بجنورد، علی وکیلی از تهران، و حاج آقا رضا رفیع (قائم مقام‌الملک) از بندر پهلوی از تاریخ جلسه ۳، ۲۴ فروردین ۱۳۱۲ تا جلسه ۳۸، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۸ به ترتیب سلب مصونیت شدند (مشروح مذاکرات مجلس از دوره نهم تا دوره دوازدهم تقنینیه).

این وضع طی شانزده سال سلطنت رضاشاه تشدید شد و در آخرین سال‌های اقتدارگرایی وی، تمام کار مجلس به دوش شخص شاه بود. رضاشاه با شرکت مداوم در جلسات هیأت دولت یا خارج از آن، به جزئیات امور کشور رسیدگی می‌کرد و مجلس را تنها برای حفظ صورت قانونی جریان اداری لازم می‌دانست. در اواخر دوره پهلوی اول، نمایندگان به اندازه‌ای حالت انفعالی به خود گرفته بودند که شاه نیز با گلایه گفته بود به نمایندگان تفهیم کنید که به انتقاد به جا در مجلس از دولت بپردازند. مع‌الوصف تا قبل از شهریور ۱۳۲۰، کسی به خود اجازه نمی‌داد در مقام انتقاد دولت برآید. معلوم بود نمایندگانی که دولت آنان را نامزد می‌کرد و با ریختن آرا قلابی در صندوق انتخاب می‌شدند، به خود اجازه نمی‌دادند که در معقولات دخالت کنند (تفرشی، ۱۳۶۸: ۱۹۱-۱۹۲). با تضعیف مجلس، نهادهای مشارکت قانونی از کار افتادند و مخالفان، قدرت حضور در صحنه سیاست را از دست دادند و به این ترتیب نمایندگان به ابزاری در راستای تأیید و تصویب طرح‌ها و لوایح پیشنهادی شاه تبدیل شدند و کاملاً در اختیار قوه مجریه قرار گرفتند که خود به تمامه در تسلط کامل رضاشاه بود.

با توجه به موارد ذکرشده می‌توان گفت که رضاشاه در مدت ۱۶ سال سلطنت خود که هر دو سال یکبار انتخابات مجلس شورای ملی را در سراسر کشور برگزار می‌کرد و هشت دوره قانون‌گذاری (از دوره ششم تا سیزدهم) در زمان وی تشکیل گردید به جز انتخابات دوره ششم که در اولین سال سلطنت وی برگزار شد و برخی نمایندگان با رأی مردم انتخاب شدند، انتخابات دوره‌های دیگر ساختگی و فرمایشی بود و فقط نمایندگانی به مجلس راه یافتند که قبلاً صلاحیت آن‌ها از نظر وفاداری به

سلطنت وی محرز شده بود. رضاشاه چارچوب تشریفاتی حکومت مشروطیت و قلب آن یعنی مجلس را از بین نبرد، ولی سبک حکومت اقتدارگرایانه او قانون اساسی را نادیده گرفت و مجلس را به صورت تشکیلاتی فرمایشی به منظور تأکید تصمیمات خود درآورد. برطبق قانون اساسی مشروطیت تصمیمات مهم بر عهده مجلس بود ولی در عمل همه چیز به فرمان رضاشاه انجام می‌شد (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۳۱).

د) ایجاد احزاب سیاسی درباری

نداشتن پشتیبانی حزبی فراگیر نظیر آنچه که مصطفی کمال پاشا در ترکیه از آن برخوردار بود غالباً ضعف عمده رژیم پهلوی به حساب می‌آید. در این قسمت سعی بر آن است تا تلاش دربار پهلوی اول و وزرای بسیار نزدیک شاه در جهت ایجاد احزاب سیاسی شکل گرفته در راستای محدود کردن فضای سیاسی کشور در قالب تأسیس دو حزب ایران‌نو و ترقی که در پیوند نزدیکی با مجلس قرار داشتند مورد بررسی قرار گیرد.

پیدایش حزب ایران‌نو^۱ در سال ۱۳۰۶ شمسی، و شاخه دیرپای پارلمانی‌اش، حزب ترقی نقطه عطفی در سیاست‌های حزبی و پارلمانی دوره پهلوی اول محسوب می‌شود. تأسیس احزاب ایران‌نو و ترقی در واقع ضربه‌ای مهلک به عناصر بازمانده آزاداندیشی در میان سیاست‌مداران ایران وارد کرد. دیپلمات‌ها و روزنامه‌های غربی هم عقیده بودند که شکل‌گیری ایران‌نو و ترقی به معنای پذیرش روش‌های مدرن حزبی اقتدارطلبانه در ایران است. این ناظران بر پایه مقالات روزنامه‌های ایران و اظهارات علنی رهبر حزب، تیمورتاش، وزیر دربار، و همچنین مذاکرات وی با گادفری هاوارد-دبیر امور شرق- ایران‌نو را حزبی با اهداف اقتدارطلبانه همراه با اقدامات فاشیستی توصیف می‌کردند (اتابکی، ۱۳۹۱: ۹۶).

۱- فعالیت این حزب محدود به یک دوره سه ماهه است.

تیمورتاش در زمان نخستین میتینگ عمومی حزب در ششم شهریور به عنوان رهبر رسمی حزب ظاهر شد و در آنجا هدف ایران‌نو را چنین خلاصه کرد: «استقلال ایران در زیر درفش پهلوی، پیشرفت ایران از طریق قدرت رضاشاه به سوی تمدن و تجدد، مقاومت در برابر نفوذ خارجی، مخالفت با همه عقاید ارتجاعی و ضاله و تعهد در دستگاه دولتی (روزنامه اطلاعات، ۹ شهریور ۱۳۰۶، نطق تیمورتاش). افزون بر این تیمورتاش در گفتگو با دبیر امور شرق سفارت بریتانیا روشن ساخت، که انگیزه‌ای قوی در پشت تأسیس ایران‌نو قرار داشت. او استدلال می‌کرد که تلاش‌های ایران برای اداره نظام پارلمانی لیبرال، با شکست روبه‌رو شده است و بیان می‌دارد که:

ایران پس از بیست سال از حکومت به اصطلاح مشروطه، پیشرفت بسیار اندکی داشته و تاکنون حتی نتوانسته است اصول حکومت مشروطه را درک کند. همه چیز باید دوباره از نو شروع شود. کسی وجود دارد که یک گروه سیاسی بتواند به دورش حلقه زند و آن کس شاه است. اعلیحضرت آرزو دارند ایران در مسیر تجدد و پیشرفت قرار بگیرد و همه کسانی که همین عقیده را دارند باید به گرد او حلقه زنند. ... یک حزب همگون و منضبط، که گرد یک شخصیت حلقه باشد و از طریق آن شخصیت برای خیر و صلاح کشور کار کند، تنها امیدی برای آینده است. "ایران‌نو" سابقه نامزدهای عضویتش را بررسی خواهد کرد و امیدوار است که وقتی زمان انتخابات تازه فرا برسد، آن‌ها در موضع قوی قرار داشته باشند. اگر آن طور که او امیدوار است، آن‌ها در کسب اکثریت کرسی‌ها موفق شوند آن وقت می‌توانند به هر نوع اصلاحاتی که لازم باشد، حتی اصلاح قانون اساسی دست بزنند (عاقلی، ۱۳۷۷: ۲۲۱-۲۲۰).

بدین ترتیب ایران‌نو دو هدف را دنبال می‌کرد: نخست ایجاد یک حزب نیرومند طرفدار شاه به قصد تشکیل یک اکثریت منضبط در مجلس و تضمین این که بشود طرح‌های اصلاحی رادیکال را تصویب و قانونی کرد و دوم افسران ارتش، کارگزاران و

برخی عناصر گسترده‌تر جامعه را در پشت سر شاه از راه عضوگیری در مقیاس گسترده، بسیج و سازماندهی کرد (عاقلی، ۱۳۷۷: ۲۳۸). در سرمقاله‌های روزنامه ایران‌نو نکته‌های اساسی برنامه حزب به دقت تشریح و بر اهمیت مبارزه با استبداد سنتی و اشرافیت معاصر که برای اولی "استبداد شرقی" و برای دومی واژه "ملوک‌الطوایفی" به کار می‌رفت تأکید می‌شد. همچنین محتوای برخی از مقالات بیش‌تر برای پشتیبانی از تمرکز سیاسی، همبستگی اجتماعی و اتحاد ملی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۱۳۱). بنابراین ایران‌نو همان چیزی بود که رضاشاه در جهت انحصار قدرت سیاسی به آن نیاز مبرم داشت.

هم‌راستا با فعالیت حزب ایران‌نو، حزب ترقی تا اواسط نیمه دوم سال ۱۳۰۶ کنترل مجلس را در دست گرفت و با راهنمایی‌های تیمورتاش تا زمان انحلالش در سال ۱۳۱۱ به خدمت به شاه ادامه داد. در واقع فعالیت این حزب، در عمل خصلت نماینده مردم در مجلس بودن را به عنوان مهم‌ترین رکن سیاسی کشور از بین برد. در زمان فعالیت حزب ترقی، این حزب بیش از ۹۵ درصد کل نمایندگان را در بر می‌گرفت و چنان از سوی وزیر دربار هدایت می‌شد که لوایحی که دولت به مجلس ارائه می‌داد بدون هیچ مشکلی به تصویب می‌رسید. «همه قوانین و لوایحی که به مجلس می‌آمد پیش از آمدن به مجلس در جلسات حزبی مطرح و بررسی می‌شدند و از این طریق قوه مجریه دولت به کسب تأیید پیشنهادتش در مجلس بدون بحث بیش از حد مطمئن می‌شد» (عاقلی، ۱۳۷۷: ۲۳۸). در واقع تیمورتاش وجود حزب ترقی را بعضاً به عنوان وسیله‌ای برای به نظم درآوردن مجلس آشفته ایران توجیه می‌کرد. استدلال او این بود که مجلس و نظام سیاسی لیبرال ایران با شکست مواجه شده و برای فائق آمدن بر کشمکش و چند دستگی و پیشبرد اصلاحات مورد نیاز کشور تمرکز قدرت بیش‌تر ضروری است (اتابکی، ۱۳۹۱: ۹۸).

ه) سرکوب مطبوعات

تلاش در جهت انحصار ساختار سیاسی تنها مربوط و منحصر به عرصه فعالیت‌های حزبی و نهادی نمی‌شد بلکه آنچه که همواره در ایران آن دوران می‌توانست نقش روشنگری را بازی کند یعنی رسانه‌ها و مطبوعات نیز مورد انحصار قرار گرفت تا مجالی برای فعالیت سایر گروه‌ها باقی نگذارد.

رضاخان و هوادارانش از همان ابتدای کودتا از اهمیت وسایل ارتباط جمعی، به خصوص روزنامه‌ها و مطبوعات غافل نماندند. در نخستین ماه‌های کودتا بود که روزنامه‌نگاری توانا به نام سیدضیاءالدین از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد و همین اتفاق آینده تاریک این عرصه را نشان می‌داد (رضوانی، ۱۳۴۴: ۶۲). با استقرار سلطنت، بسیاری از مطبوعات به تعطیلی کشانده شدند و رابطه چند روزنامه باقی مانده^۱ با حکومت پهلوی از همکاری به وابستگی کامل تبدیل شد. مطالعه روزنامه‌هایی چون اطلاعات، ایران و کوشش در طول سال‌های سلطنت پهلوی اول نمایانگر یکسانی کامل و یکنواختی کسل‌کننده‌ای است. دربار و قوه مجریه نه تنها از مطبوعات انتظار داشتند که مخالف شاه نویسند، بلکه می‌خواستند بی‌طرف نیز باشند. کنترل شدیدی بر محتوای مطبوعات در دو مرکز انجام می‌گرفت. از یک‌سو وزارت کشور با تأسیس اداره

۱- در آستانه تأسیس سلسله پهلوی، نزدیک یکصد و پنجاه نشریه در کشور منتشر می‌شد، در حالی که در پایان دوره پهلوی اول، حدود پنجاه نشریه از حق انتشار برخوردار بودند. در میان روزنامه‌هایی که یک یا چندین بار مورد تعقیب قرار گرفته، توقیف شده و یا به‌طور کلی تعطیل شده‌اند می‌توان به این موارد اشاره کرد: روزنامه توفان با مدیریت فرخی یزدی، روزنامه اقدام با مدیریت عباس خلیلی، مجله دنیا با سردبیری محمد تقی ارانی، روزنامه آزاد با مدیریت سید ابراهیم ضیاءالواعظین، روزنامه پیکار با مدیریت موسوی‌زاده، روزنامه ستاره شرق و روزنامه میهن با مدیریت میرزا باقر میثمی، روزنامه راه نجات با مدیر مسئولی ابراهیم نجات، روزنامه قانون با مدیریت میراسداله رسا، روزنامه حیات جاوید با مدیریت و سردبیری سید میرزا آقا فلسفی و ... (سند وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به نمره ۸۷۸۹، بهار، ۱۳۶۳: ۹۵ و بهشتی‌پور، ۱۳۷۲: ۳۷). مسئولین این نشریات نیز توبیخ، تنبیه، بازداشت، تبعید، حبس و یا تعذیب شده‌اند.

راهنمای روزنامه‌نگاری^۱ وظیفه بازبینی مطبوعات و انتشار مقالات تبلیغاتی را برعهده گرفت. محورهای عمده سانسور، مخالفت با مصالح روز، تبلیغ کمونسیم و مخالفت با سلطنت بود. این اداره از سال ۱۳۱۵ تا سال ۱۳۲۰ با اقتدار کامل مشغول سانسور مطبوعات بود. از سوی دیگر، شهربانی نیز با ایجاد تشکیلات جداگانه‌ای سه وظیفه حساس ترجمه جراید خارجی برای شاه، نظارت وسیع بر چاپخانه و نظارت بر جراید را بر عهده گرفته بود (قمی تفرشی، ۱۳۶۸: ۲۱۰-۲۰۵).

علاوه بر توقیف و تعطیلی روزنامه‌ها و مجلات و زندانی کردن دست‌اندرکاران آن سیاست دیگری که در خصوص مطبوعات دنبال شد سانسور و کنترل آن‌ها بود. با ارتقا رضاخان به سلطنت و پادشاهی، سیستم شدید سانسور مطبوعاتی برقرار شد. تنها سخن مجاز در مطبوعات تبلیغ ناسیونالیسم رسمی و دولتی بود که روی یکپارچگی ملی، ضدیت با روحانیت، تجدد و شکوهی که با دوران قبل از اسلام ربط داده می‌شد تأکید می‌کرد. همراه با تحکیم اقتداگرایی پهلوی اول، مطبوعات دایر تحت کنترل قرار می‌گرفتند و بیش از پیش سرسپردگی خود را به شاه نشان می‌دادند (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۲۶). روند سانسور نیز به شکل زیر بود:

مقالات و خبرهای روز یکسان به جراید می‌رسید و حتی از مدیران مطبوعات می‌خواستند عنوان مقالات و خبرها و حتی تیترها را هم تغییر ندهند و وقتی جراید منتشر می‌شد عمده مطالب آن‌ها یکسان بود. مسئولان امر یک موضوع را برای سرمقاله‌های روزنامه‌ها انتخاب می‌کردند و از آنان می‌خواستند فقط پیرامون موضوع تعیین شده قلم فرسایی کنند، این وضع تا به آن جا رسید که تمام مطالب اعم از مقالات، اخبار، اشعار و آگهی‌های هر روزنامه و مجله و نشریه کوچک

۱- به ریاست علی دشتی و همکاری عبدالرحمن فرامرزی، ابوالقاسم پاینده، احمد والایی و ابوالقاسم شمیم (قمی تفرشی، ۱۳۶۸: ۲۰۷).

و بزرگ پس از حروف چینی و پیش از چاپ به اداره‌ای در شهربانی به نام "اداره کل نگارش و آموزش" برده می‌شد و فقط در صورتی که مهر تأیید سانسور به نام "روا" بر آن زده می‌شد قابل چاپ بود (ذاکر، ۱۳۷۰: ۱۱۹).

تدوین و تصویب "قانون موقت هیأت منصفین"^۱ نیز گام دیگری در جهت محدود ساختن آزادی نسبی مطبوعات بود (مکی، ۱۳۶۲ جلد ۲: ۸۴).

تا انتهای دوره پهلوی اول، دیگر اثری از جراید مخالف باقی نماند، قلم‌ها شکسته شد و صاحبان قلم یا در تبعید و حبس بودند و یا در انزوا به سر می‌بردند؛ افزون بر این، اصرار رضاخان در نظارت شدید بر مطبوعات هر روز رنگی تازه می‌یافت. گاه مدیران جراید ملزم به سپردن تعهد و التزام و مجبور به خود سانسوری می‌شدند و گاه بازرس و مأمور نظمی و شهربانی موظف می‌شد تا مراقب مندرجات جراید بوده هرگونه خودسری یا درج مطلب غیرمجاز را از آگهی و اعلان تا مقاله و داستان حذف و سانسور و در مورد لزوم، در توقیف جریده اقدام نماید و بر همین اساس بخشنامه‌ای از سوی وزارت نظمی به مدیران جراید ابلاغ شد که ضمن آن:

۱- مدیر جریده موظف شد هیچ روزی، صبح و عصر روزنامه را بدون اطلاع و اخطار و اجازه مأمورین شعبه انتشار ندهد.

۲- به کلیه ماشین‌خانه‌های مطابع اخطار شد همه روزه روزنامه‌های چاپ شده را نگاه دارند تا نظمی اجازه انتشار آن‌ها را بدهد.

۳- به کلیه مطابع و مدیران جراید و اتاق‌های حروف‌چینی اخطار شد که هیچ خبر و مقاله‌ای را بدون امضای مأمور سانسور نچینند و اگر فوریت داشت به شعبه مطبوعات برده و اجازه بگیرند (اسناد ریاست جمهوری، اسناد شماره ۲۳/۱ ص ۴۳ و ۱۱/۲، ص ۱۲).

۱- بر طبق این قانون، هتاک، رعایت نکردن موازین اخلاقی و ملحوظ نداشتن عفت کلام از مصادیق جرائم مطبوعاتی شناخته می‌شد (بیات و کوهستانی‌نژاد، ۱۳۷۲: ۱۲).

روزنامه‌هایی که مرام و مسلک سیاسی و انتقادی داشتند غالباً با سختگیری بیش‌تری مواجه می‌شدند و حتی به سختی مجوز انتشار دریافت می‌کردند. در تقاضای صدور نشر جرأید نیز مکرراً با جملاتی همچون: "بدون دخالت در مسائل سیاسی" و یا "فقط پیرامون مسائل ادبی و فرهنگی" و... مواجه می‌شویم که در توضیح اساسنامه نشریات درج می‌شدند. در توصیف این فضا، جلال آل‌احمد این‌گونه بیان می‌دارد:

روشنفکران آن دوره بیست ساله، به هر چه در آن مدت گذشته بود رضایت داده بودند و به تسلیم یا به رضایت یا به همکاری سکوت کرده بودند و به همین دلایل است که می‌توان گفت ارزش فکری تعلیم و تربیت دوره بیست ساله پیش از شهریور ۱۳۲۰، با حکومت نظامی‌اش چیز اندکی بیش از صفر است شاید هم حق داشتند که سکوت کرده بودند. چون می‌دیدند که قلدری در کار است و مدرس را به آن صورت از معرکه خارج کرده و عشقی و فرخی و بهار را به آن صورت دیگر و پنجاه و سه نفر هم که تا جمع شوند می‌بینند که در زندانند و پای روحانیت هم که از همه جا بریده است (آل‌احمد، ۱۳۷۳: ۱۱۴۵).

همه این اقدامات صورت گرفته همگی در جهت به انحصار درآوردن ساختار سیاسی و از بین بردن فضای مشارکت سیاسی در جهت ابراز مخالفت بود. در انقیاد قرار گرفتن این زمینه‌ها خود به طور اساسی اقتدارگرایی حکومت را حفظ می‌کرد، به این ترتیب که دربار و قوه مجریه عملاً تمام امکانات ارتباط جمعی را با نهایت اقتدار تحت نظارت خود درآورد و شهربانی کلیه مراحل تولید، توزیع و مصرف پیام‌های ارتباطی را مورد کنترل و مراقبت قرار داد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ایران معاصر، جامعه‌ای است که در راه دستیابی به توسعه و دموکراسی فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرده است. اقتدارگرایی سیاسی از جمله الگوهای مدرنی است که در

این جریان گذار پدید آمد و بازتولید شد. این نوع از نظام سیاسی (اقتدارگرایی)، لوازمی دارد که انحصار ساختار سیاسی یکی از مهم‌ترین آن‌هاست. انحصار ساختار سیاسی، ساز و کاری برای انسداد سیاسی است، یعنی جلوگیری از مشارکت سیاسی و تمرکزگرایی در توزیع قدرت. این مؤلفه در تجربه جامعه ما به‌ویژه در دوران پهلوی، نقش کلیدی در تکوین و تحکیم اقتدارگرایی سیاسی داشته است. دوره پهلوی اول، از همین‌رو حائز اهمیت بسیار است؛ چرا که در این دوره، استبداد سلطنتی دیرپای ایرانی رنگ باخت ولی در نوبتی دیگر، در قالب لباس مدرن اقتدارگرایی بازتولید شد. با این تفاوت که مقتضیات اجتماعی و فرهنگی دگرگون گشته و به فراخور آن لوازم این نوع از نظام سیاسی، نو پدید بوده‌اند.

سامان این پژوهش بر پایه همین مسئله استوار شده است؛ پرسش اصلی آن درباره چیستی و چگونگی پدید آمدن انحصار ساختار سیاسی در دوره پهلوی اول است و مسئله محور بودن آن نیز به تداوم و بازتولید آن باز می‌گردد، چرا که همین الگو، با وجود تغییرات اجتماعی و سیاسی ایجاد شده در دوره پهلوی دوم^۱ مجدداً بازتولید می‌گردد.

باری، دستگاه اداری پهلوی اول که دولتی نظامی و دیوان‌سالار است، بر پایه اقتضات تاریخی این جامعه و مصادره کردن ساز و کارهای حاصل از الگوهای مدرن، در فاصله زمانی کوتاهی مسیر نهادینه شدن اقتدارگرایی سیاسی را هم در سطح فردی (برای شخص شاه) و هم در سطح نهادی (برای نظام سیاسی) هموار ساخت و آرمان‌های انقلاب مشروطه را بر باد داد. این دستگاه که در رأس آن رضاخان میرپنج قرار دارد، به‌طور همزمان مجموعه‌ای از اقدامات اجتماعی و سیاسی را به عمل آورد که حاصل آن انحصار ساختار سیاسی است. بدین ترتیب، تلاش جامعه ایرانی برای دستیابی به حقوق انسانی و اجتماعی، عدالت و آزادی، تبدیل به تجربه‌ای کوتاه مدت و

۱- ارزیابی این دوره به مجال دیگری سپرده می‌شود.

سترون گردید و بار دیگر بستر مناسبات اجتماعی و سیاسی ایرانیان به الگویی کهن اما با مختصات مدرن بازگشت. اقدامات مذکور هم در دل نهادهایی صورت می‌گرفت که میراث یک انقلاب مردم‌سالار و برآمده از قوانین آن بود و هم در سوژگی انسان‌هایی صورت می‌گرفت که میراث‌دار این انقلاب بودند. در هر صورت عرصه‌ای از حیات اجتماعی و سیاسی باقی نمانده بود که در معرض افق اقتدارگرایانه حکومت پهلوی اول قرار نگرفته باشد؛ از عرصه حکومتی و به‌ویژه قوای سه‌گانه دولت گرفته که استقلال نسبی آن‌ها در نص قانون آمده تا عرصه عمومی که حوزه فعالیت نهادهای مدنی چون احزاب و تشکل‌های سیاسی و مطبوعات مستقل و آزاد است.

مجموعه این اقدامات در دوره پهلوی اول، به تعبیر هانا آرنت، انحلال عرصه عمومی و محو شدن خطوط تمایز میان طبقات و گروه‌های اجتماعی را در پی داشت که حاصل آن تبدیل نیروهای اجتماعی به توده بی‌سازمان و بی‌ساختار از افراد افسارگسیخته و برافروخته است. در فقدان عرصه عمومی و با حذف و یا به حاشیه راندن آزادی، از طریق اعمال کنترل‌های عمودی، سرکوب و ایجاد اختناق، مجال برای اندیشه و عمل انسان اجتماعی باقی نمی‌ماند. فراموش نشود که این فرایند برآمده از اصول و قواعد شیوه‌های اداره سنتی نیست، هرچند که ریشه در تهنشست‌های فرهنگی و کهن‌الگوهای نظام‌های سیاسی سنتی دارد، ولی در نوع خود محصولی مدرن و برآمده از تناقضات درونی گریزناپذیر آن است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۱)، *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه: احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- آرنت، هانا. (۱۳۸۸)، *توتالیتاریسم*. ترجمه: محسن ثلاثی. تهران: ثالث.
- آرنت، هانا. (۱۳۹۱)، *وضع بشر*. ترجمه: مسعود علیا. تهران: ققنوس.

اقدامات اجتماعی و سیاسی دستگاه اداری پهلوی ... ۳۳

- آرون، ریمون. (۱۳۷۷)، *دموکراسی و خودکامگی*. ترجمه: محمد مشایخی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- آشنا، حسام‌الدین. (۱۳۸۴)، *از سیاست تا فرهنگ*. تهران: سروش.
- آل‌احمد، جلال. (۱۳۷۳)، *ادب و هنر امروز ایران*. تهران: میترا.
- اتابکی، تورج. (۱۳۹۱)، *تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه*. ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۷۹)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*. (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، تهران: سمت.
- اسکاچپول، تدا. (۱۳۸۸)، *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ترجمه: هاشم آقاجری. تهران: مرکز.
- ایزاک، استفان. (۱۳۷۴)، *راهنمایی جامع تحقیق و ارزیابی*. ترجمه: مرضیه کریم‌بنا. مشهد: آستان قدس رضوی.
- بردشا، لی. (۱۳۸۰)، *فلسفه سیاسی هانا آرنٹ*. ترجمه: خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۸)، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران*. تهران: مؤسسه نشر علم نوین.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۶۳)، *تاریخ احزاب سیاسی ایران*. تهران: امیرکبیر.
- بهشتی‌پور، مهدی. (۱۳۷۲)، "مطبوعات ایران در دوره پهلوی (قسمت اول)". *مجله رسانه*. شماره ۱۴.
- بیات، کاوه و کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۷۲)، *اسناد مطبوعات (۱۳۲۰-۱۲۸۶)*. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- تفرشی، مجید. (۱۳۶۸)، *چهل سال در صحنه*. تهران: رسا.
- دورماگن، ژان و موشار، دانیل. (۱۳۸۹)، *میانی جامعه‌شناسی سیاسی*. ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: آگه.

- دولت آبادی، یحیی. (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*. تهران: عطار.
- ذاکر، عبدالحسین. (۱۳۷۰)، *مطبوعات سیاسی در ایران عصر مشروطیت*. تهران: دانشگاه تهران.
- رافائل، دی دی. (۱۳۷۸)، "حاکمیت، قدرت و اقتدار". ترجمه: مالک حسینی، *فصلنامه فرهنگ*. شماره ۲ و ۳.
- *روزنامه اطلاعات*.
- رضوانی، محمد اسماعیل. (۱۳۴۴)، *معنی لغت مشروطه و ریشه آن*. تهران: بی‌نا.
- ساعی، احمد. (۱۳۷۵)، *درآمدی بر شناخت مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم*. تهران: نشر قومس.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۹۳)، *اقتدارگرایی ایران در عهد قاجار*. تهران: فروزان.
- شجیعی، زهرا. (۱۳۷۲)، *نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانون‌گذاری*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- شیخ‌الاسلامی، جواد. (۱۳۶۸)، *سیمای احمدشاه قاجار پس از گذشت هفتاد سال*. جلد اول. تهران: گفتار.
- طبری، احسان. (۱۳۵۶)، *جامعه ایران در دوران رضاشاه*. تهران: خلق.
- طلوعی، محمود. (۱۳۷۶)، *پدر و پسر*. تهران: نشر علم.
- عاقلی، باقر. (۱۳۶۹)، *داور و عدلیه*. تهران: علمی.
- عاقلی، باقر. (۱۳۷۷)، *ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰*. تهران: علمی.
- عبدی، عیسی. (۱۳۸۳)، *اسناد و مکاتبات تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه*. (۱۳۱۲-۱۳۰۴)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فرهیخته، شمس‌الدین. (۱۳۷۷)، *فرهنگ فرهیخته: واژه‌ها و اصطلاحات سیاسی-حقوقی*. تهران: زرین.
- فلور، گراهام. (۱۳۷۳)، *قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران*. ترجمه: عباس مخبر. تهران: امیرکبیر.

اقدامات اجتماعی و سیاسی دستگاه اداری پهلوی ... ۳۵

- فلیک، اووه. (۱۳۹۰)، *درآمدی بر تحقیق کیفی*. ترجمه: هادی جلیلی. تهران: نی.
- قمی تفرشی، مرتضی (۱۳۶۸)، *پلیس خفیه در ایران، مروری بر رخدادهای سیاسی و تاریخچه شهربانی ۱۳۲۰-۱۳۰۴*. تهران: بی‌نا.
- کاتم، ریچارد. (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*. ترجمه: احمد تدین. تهران: کویر.
- کاردوزو، فرناندو هنریک. (۱۳۵۹)، *وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین*. ترجمه: ف، حسایان. تهران: تندر.
- کسروی، احمد. (۱۳۲۵)، *تاریخ مشروطه ایران*. تهران: نگاه.
- گلشائیان، عباسقلی. (۱۳۵۶)، *گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من*. تهران: انیشتین.
- متین دفتری، احمد. (۱۳۴۲)، *"خاطرات"*. سالنامه دنیا. شماره ۸۹. صص ۱۶-۳.
- *مجموعه اسناد ریاست جمهوری*.
- *مجموعه اسناد وزارت جنگ*.
- *مجموعه اسناد وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه*.
- *مشروح مذاکرات مجلس از دوره نهم تا دوره دوازدهم تقنینیه*.
- مکی، حسین. (۱۳۶۲)، *تاریخ بیست ساله*. تهران: ناشر.
- مونتسکیو، شارل لوئی دو. (۱۳۹۳)، *روح القوانین*. کتاب دوم. ترجمه: علی اکبر مهتدی. تهران: امیرکبیر.
- وفادار، علی. (۱۳۷۲)، *حقوق اساسی و تحولات سیاسی ایران*. تهران: شروین.
- هدایت، محمدقلی خان. (۱۳۶۴)، *خاطرات و خطرات*. تهران: نشر زوار.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۱)، *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. ترجمه: علیرضا طیب. تهران: نی.

- Collier, D. (1980). "The Bureaucratic Authoritarian Model". *The New Authoritarianism in Latin America*. Princeton University Press.